

## بنام خدا

ترویج فرهنگ هراس از شرق اسلامی و جهان عرب یا ایجاد رابطه میان اسلام و تروریسم

### چکیده

پس از فروپاشی بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سابق، غرب به دلایل مختلفی بیشتر توجه خویش را بر روی جهان اسلام به ویژه منطقه خاورمیانه متمرکز کرده، به نظری رسد مهمترین دلیل این باشد که امروزه از سویی به سبب بیداری مسلمانان، گروه ها و سازمان های اسلامی در ابعاد گوناگونی در ارتباط با کشورهای غربی مبارزه جو ظاهر شده اند، از طرف دیگر تعداد مسلمانانی که در این کشورها سکونت دارند روبه فزونی نهاده که قدرت های غربی این پدیده را چالش برانگیز تلقی می کنند. این در حالی است که غرب هنوز نپذیرفته که دیگر مرکز عالم نیست و نیز نمی خواهد اسلام را به عنوان یک سامانه سیاسی معتبر و یک واقعیت تاریخی و تمدنی برجسته قبول کند، بلکه همانند گذشته در صدد است جهان اسلام را به مثابه یک حاشیه تحت سلطه نگه دارد. بدین منظور عمدتاً رسانه های غربی اتهامات و نسبت های ناروای زیادی بر دین اسلام روا می دارند، از جمله رابطه ساختگی بین تروریسم و این دین بر قرار می نمایند و غالباً در افکار عمومی چنین القاء می کنند که اسلام خشونت طلب و ترس آور است. چگونگی خشونت های سیاسی در خاورمیانه و سرچشمه های آن ها و این که غرب چگونه سعی می کند با القائات مختلف اسلام را هراس آور جلوه دهد، از مسائل مطرح در این مقاله اند. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی به بخشی از این القائات پرداخته شده و خاطر نشان گردیده که بخش اعظم خشونت هایی که در جهان اسلام خاصه در خاورمیانه رخ داده نه تنها هیچ ارتباطی با اسلام ندارند، بلکه با ساختار استبدادی حکومت های منطقه و دخالت های قدرت های غربی پیوند دارند. همچنین اشاره شده که در ایجاد ترس و خشونت در جامعه جهانی، تاکنون غرب بیش از دیگران نقش داشته است.

واژه های کلیدی: جهان اسلام، غرب، خشونت، ترس، تروریسم، رسانه های غربی.

## مقدمه

سابقه ایجاد هراس از شرق اسلامی در نوشته های غربی ها به گذشته زمانی که مسلمانان در سده هفتم میلادی قدرتشان را به خارج از عربستان گسترش دادند برمی گردد، اما چنین نوشته هایی در دوره امپراتوری عثمانی به ویژه در قرن ۱۶ میلادی، که زمان اوج قدرت ترکان عثمانی بود، برجسته تر شدند. از جمله در این ایام گلیوم پوسترل فرانسوی تأکید می کند که ترکان (مسلمانان) از طرق متعددی در جهان هراس ایجاد می کنند که یکی به واسطه جنگ و دیگری از طریق دین است. از آنجا که به مردان مسلمان اجازه داده شده که چند همسر برگزینند و زنان در جامعه عثمانی چون بسیار مطیع مردانند، در نتیجه از طریق ازدواج نیز آنان تهدید کننده هستند (McCabe, p.54). همچنین بک می گوید: ریچارد نولس<sup>۱</sup>، مورخ انگلیسی (۱۵۴۵-۱۶۱۰م)، در اثر خویش با عنوان "تاریخ عمومی ترکان" نوشته که ترکان عثمانی ارباب همه جهانیانند، قلمرویشان نامحدود است: مرزهای آنان از جایی که خورشید طلوع می کند آغاز می شود و تا جایی که آن غروب می کند امتداد دارد. آنان نه تنها به لحاظ دینی، سیاسی و نظامی برای اروپای مسیحی هراس انگیزند، بلکه باعث ایجاد وحشت برای همه مردم جهانند (Beck, pp.41-43). در همین دوره برخی دیگر از نویسندگان مسیحی خطر ترکان عثمانی برای اروپا را همانند تهدیدات اقوام نیمه وحشی عصر باستان دانسته اند و خاطر نشان کرده اند همان گونه که گوت ها، واندال ها و لمباردها با حملات خود سبب ویرانی مراکز علمی و شهرهای روم باستان شدند و ترس را در قلمروی روم اشاعه دادند، در قرن ۱۶ میلادی نیز ترکان عامل بروز وحشت در میان جهانیان شدند (Curtis, pp.33,46-47).

روشن است که غربی ها با چنین رویکردی می خواستند برخی چیزها را در برخورد با امپراتوری عثمانی توجیه نمایند. از جمله بتوانند با دستاویز قرار دادن مفاهیم مردم پسندی همچون مقابله با دزدی دریایی یا برده فروشی و امثال این ها در امور آنان مداخله کنند، کاری که سرانجام در زمان ضعف ترکان عثمانی تحقق یافت و قدرت های اروپایی با تکه تکه کردن قلمروی عثمانی، در سطح گسترده ای به بهره

برداری از آن پرداختند. بدین ترتیب دوره سلطه مستقیم اروپاییان بر شرق اسلامی و جهان عرب شروع شد که آن تا حدود نیمه قرن بیستم ادامه یافت. در این ایام بود که غرب به انتقام جویی همه جانبه از جهان اسلام پرداخت و آنچه را که در سده های قبل نتوانسته بود به طور کامل بر سر مسلمانان آورد، بر آن اعمال کرد. سپس خاورمیانه تادهه پایانی همان سده گرفتار تأثیرات ناشی از جنگ سرد یا منازعات ورقابت ها بین غرب لیبرالیسم و شرق کمونیسم شد. پس از فروپاشی شوروی سابق تنها گزینه ای که بیشتر مورد توجه غرب قرار گرفت مسلمانان بودند که بار دیگر غربی ها در صدد برآمدند از آنان عمدتاً تصویری با ویژگی های خشونت آمیز و ترس آور به دست دهند تا به سهولت بتوانند با استفاده از مضامین جهانشمولی همانند برقراری دموکراسی، آزادی و حقوق بشر در کشورهای اسلامی، به دخالت در این کشورها بپردازند.

جهان اسلام از اواخر قرن بیستم و پس از پایان جنگ سرد، خاصه در آغاز سده بیست و یکم و با ظهور چشمگیر شبکه های تروریستی و مهم تر از همه القاعده و توانایی آن ها در ضربه زدن به اهداف نظامی و غیر نظامی مهم غرب در داخل و خارج از قلمرو آن، توجه به این منطقه بیشتر گردید که در این میان عموماً در رسانه های غربی خاورمیانه به عنوان مرکز خشونت های خطرناک ترسیم می شود (Lockman, p.183)، چون که اغلب ساکنانش مسلمانند به گونه ای جلوه داده می شود که گویا اسلام مسؤل این خشونت ها و بروز وحشت ها است. آنچه که در این رسانه ها ارائه می گردد صرفاً ناشی از تصاویر و خیالیافی های اروپا محورانه یا رواج تصورات خصمانه در مورد اسلام نیست، بلکه در واقع مطرح می شود که خشونت و بیژگی خاورمیانه است و آن بیشتر از هر چیزی به عوامل دینی نسبت داده می شود (Kai, p.70). به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که جنگ علیه تروریسم به رهبری ایالات متحده امریکا آغاز شد و اغلب کشورهای اروپایی نیز هم گامی خودشان را با آن اعلام کردند، این رسانه ها در گزارش هایشان به نوعی خاطر نشان می کردند که مسلمانان متهم به تروریسم از دیگر متهمان به این پدیده خطرناکتر هستند. در یک مطالعه ای که سال ۲۰۰۲ در آلمان انتشار یافته نشان داده شده که پوشش رسانه ای راجع به تعارضات موجود در خاورمیانه، عمدتاً در این جهت بوده که اسلام را بنیان خشونت معرفی کند و آن را در کنار تروریسم قرار دهد (تبعیض و ناشکیبایی علیه مسلمانان در اتحادیه اروپا بعد از ۱۱ سپتامبر، ص ۱۳۵ و ۲۳۳). با این حال، بررسی مهمترین کشمکش های خشونت آمیز در منطقه نه تنها چنین چیزی را تأیید نمی کند، بلکه نشان می دهد گرچه مقوله هایی مانند مذهب،

رسوم، زبان، اقتصاد، قومیت و نژاد گاهی به صورت عوامل تنش زا رخ نموده اند، ولی به نظرمی رسد منبع اصلی نزاع ها در شرق اسلامی عمدتاً ناشی از آن بوده که از طرفی دولت غالباً در این منطقه ساختاری استبدادی داشته و قدرت در دست یک نفر متمرکز بوده، از سوی دیگر با توجه به این ویژگی بیشتر مورد سوءاستفاده گسترده قدرت های غربی قرار گرفته، چیزی که خشونت های غیرقابل کنترلی را در پی داشته است.

در زمینه پیشینه پژوهش در موضوع تروریسم، اقدامات ترس آور و خشونت آمیز به زبان فارسی آثار متعددی چه به صورت کتاب یا مقاله به ویژه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشته شده، ولی مطالب آن ها جز اشاره هایی کوتاه به لحاظ محتوایی بحث مقاله حاضر را پوشش نمی دهند. به عنوان مثال می شود از کتاب تروریسم شناسی نوشته علی عبدالله خانی و نیز اثر علیرضا طیب با عنوان تروریسم: تاریخ، جامعه شناسی، گفتار، حقوق نام برد. همچنین به مقاله هایی مانند مقاله "راهبرد های تروریسم" از سعید توکلی باید اشاره کرد. در آن به سازمان های تروریستی و راهبردهای متعدد آن ها از قبیل راهبرد اربعاب، تحریک، ایذائی و غیره پرداخته شده، و یا مقاله "زمینه های رشد اسلام هراسی ساختمان در بریتانیا" نوشته کاووس سید امامی و سید محمد مهدی حسینی، در آن راجع به اسلام هراسی در سطوح رسمی و دولتی بریتانیا و برخی قوانین این کشور که به طور خاص به موضوع مزبور مرتبط بوده، بحث شده است. همچنین مقاله ای با عنوان "تروریسم و دموکراسی سازی در خاور میانه" از یونس کمائی زاده که در آن به رویکرد امریکا به دموکراسی پس از یازده سپتامبر و اشاعه آن در خاور میانه پرداخته شده است. گرچه تقریباً هیچ کدام از این آثار مطالب شایان توجهی در مورد بحث حاضر نداشتند، اما از برخی از آن ها استفاده شده است. باید اشاره کرد از آنجا که بسیاری از گروه های تروریستی عمدتاً از فضای درگیری ها و خشونت های محلی یا منطقه ای به وجود می آیند یا حداقل چنین فضاهایی به رشد و تقویت آن ها کمک می کنند، در این مقاله این دو مرتبط با هم بررسی شده و به گونه ای به موضوع پرداخته شده که حاوی نوآوری باشد.

رخدادهایی از خشونت های سیاسی در جهان عرب و خاور میانه

اگر از حدود سال ۱۹۴۵ به بررسی کلی حوادث سیاسی خاور میانه پرداخته شود، روشن می گردد که این بخش از جهان همواره تحت تأثیر درگیری های منطقه ای بوده و در آن حداقل چهار نوع کشمکش

عمده وجود داشته که بعضی از آن ها مناقشات شدید و برخی نیز کم شدت بوده اند: ۱- ناآرامی ها و تحرکات برضد حکومت خارجی ها، این مورد مثال های متعددی را دربر می گیرد که می توان به درگیری های اعراب با انگلیس در مصر در سال های ۱۹۴۶-۱۹۵۲ یادآوری نمود (تکیه ای، ص ۶۸)، و نیز در فلسطین در ۱۹۴۶-۱۹۴۸ (اسعدی، ص ۸۴-۱۱۰) و در یمن (عدن) در ۱۹۶۳-۱۹۶۷ اشاره کرد (کریملو، ص ۶۵-۷۰ و ۱۴۶). همچنین در زمان های اخیرتر مقاومت های فلسطینی های ساکن در ناحیه غرب رود اردن و نوار غزه در برابر تجاوزات اسرائیل عمدتاً از ۱۹۶۷ به بعد (کسمائی، ص ۲)، و نیز کشمکش های مردم افغانستان با نیروهای شوروی سابق در سال های ۱۹۷۹-۱۹۸۹ از این قبیل است (بریگو و روآ، ص ۶۳-۶۴). ۲- مداخلات نظامی قدرت های خارجی در منطقه، از این مورد می شود به ویژه به لشکر کشی انگلیس و فرانسه به سوئز در سال ۱۹۵۶ یاد کرد (تکیه ای، ص ۲۱۳-۲۱۷)، و به مداخله نظامی آمریکا در لبنان در ۱۹۵۸ (فوبلیکوف و دیگران، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۱)، و نیز به تهاجم شوروی سابق به افغانستان در ۱۹۷۹ اشاره نمود (علی آبادی، ص ۲۵۸-۲۵۹). همچنین به دنبال اشغال کویت توسط نیروهای عراقی در ۱۹۹۰، اتحادی از دولت های غربی به رهبری آمریکا و با حمایت های سازمان ملل متحد عراق را مورد حمله نظامی قرار دادند (خالوزاده، ص ۳-۱۶)، و نیز مداخله های ارتش چند ملیتی به لبنان در سال های ۱۹۸۲-۱۹۸۴ و غیره را می توان نام برد.

۳- کشمکش های خونین بین دولت های منطقه، جنگ های اعراب و اسرائیل در سال های ۱۹۴۸-۱۹۴۹، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ از این قبیل است (کسمائی، ص ۱۴۶-۱۵۲). همچنین درگیری بین پاکستان و هند در ۱۹۴۷-۱۹۴۸، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ (آنتونووا و دیگران، ص ۲۸۰-۲۹۵؛ فرزین نیا، ص ۱۰۲-۱۰۵) و نبرد یمن شمالی و یمن جنوبی در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ (کریملو، ص ۶۵-۷۰ و ۱۴۵-۱۴۶)، و نیز جنگ بین ایران و عراق در ۱۹۸۰-۱۹۸۸ و درگیری بین عراق و کویت در ۱۹۹۰-۱۹۹۱ نمونه هایی از این گونه کشمکش ها است.

۴- درگیری های نیروهای داخلی با حکومت هایشان در منطقه، از این مورد در شرق اسلامی انواع مختلفی از منازعات دیده می شود. منازعات داخلی به ویژه هنگامی که با کشش ها و وفاداری های مذهبی، ناحیه ای و قومی پیوند می خورند به صورت طولانی ترین و خونین ترین نزاع ها در می آیند. از این نوع می شود به درگیری های کردها با دولت ایران در سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۷۹ به بعد را یادآوری نمود (فاروقی، ص ۵۲-۵۴؛ اوجالان، ص ۵۸-۵۹)، و نیز منازعات آن ها با حکومت عراق

در ۱۹۶۱-۱۹۷۵، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ و ۱۹۹۱ به بعد (درینیک، ص ۲۹۴-۲۹۵؛ کندال، ص ۱۹۱-۱۹۷؛ کوچرا، ص ۳۵۹-۳۶۰)، و با دولت ترکیه از ۱۹۸۴ به بعد اشاره کرد (السون، ص ۵۲-۷۸؛ دونمز، ص ۲۵). همچنین کشمکش های فلسطینی های مقیم اردن با حکومت این کشور در ۱۹۷۰-۱۹۷۱ (درینیک، ص ۱۲۱؛ احمدی، ص ۷۵) و جنگ های داخلی لبنان در ۱۹۷۵-۱۹۹۰ و غیره از این جمله است (نادری سمیرمی، ص ۱۳۱-۱۳۲).

نوع نزاع دیگری در شرق اسلامی رخ داده که گرچه خون ریزی در آن ها کمتر بوده، اما اغلب پیامد های سیاسی طولانی مدتی داشته اند که از این قبیل می توان به کودتاهای نظامی متعدد در منطقه اشاره کرد. به عنوان مثال چنین کودتاهایی در سوریه در سال های ۱۹۴۹، ۱۹۵۱، ۱۹۶۳، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰ (برزین، ص ۱۱-۱۸؛ سعیدی، ص ۱۰۷، ۱۰۰)، و در مصر در ۱۹۵۲ به وقوع پیوست (تکیه ای، ص ۶۱-۶۹). و نیز در ۱۹۵۸، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ در عراق (مار، ص ۱۹۴-۲۸۲، ۱۹۶-۳۱۸)، و در سال های ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ در ترکیه رخ داد و ... (قاسمی، ۲۵۵-۲۵۶). باید اشاره کرد گرچه حامیان این کودتاها ادعا داشتند که با تغییر حکومت می خواهند وضع موجود را دگرگون سازند، ولی آنچه عملی می شد در واقع به گونه ای تقویت کردن وضعیت قبلی بود و تحول اساسی در جامعه رخ نمی داد. باید توجه داشت بسیاری از گروه های ترس آورو تروریستی از دل همین درگیری های محلی یا منطقه ای به وجود می آیند که اشغال نظامی نیروهای خارجی نیز شرایط را برای رشد چنین گروه هایی مساعدتر می کند.

مشخص کردن مرزها و خطوط بین انواع کشمکش های خشونت آمیز منطقه خاورمیانه، کار مشکل و پیچیده ای است. در موارد متعددی این منازعات یکدیگر را تقویت می کردند. به عنوان مثال مبارزه با مداخله های قدرت های خارجی عمدتاً به صورت محرکی قوی درمی آمد و به درون بسیاری از کشمکش های داخلی کشورهای منطقه سرایت می کرده است. همواره در خاورمیانه انگیزه های دینی و یا تمایلات ملی و باستانی برای دست زدن به اعمال خشونت آمیز از تأثیرات حکومت خارجی ها، کمتر مؤثر بوده است. فتوحات استعماری، بی عدالتی اجتماعی، حمایت از حکومت های استبدادی توسط خارجی ها بیش از هر عمل دیگری در پرورش رفتارهای خشونت آمیز تأثیر داشته است. به عنوان نمونه مبارزان عربستان برای اعتراض به چنین حمایت ها و ضربه زدن به این گونه حکومت ها بود که در نوامبر ۱۹۷۹ مسجد الحرام را اشغال کردند، اقدامی که رژیم سعودی آن را تهدید جدی برای قدرت

خویش تلقی کرد تاجایی که در پی این واقعه تصمیم گرفت تا ۱۷۰ نفر از مخالفان را اعدام کند (آشتی، ص ۶۷-۶۸).

باید تأکید کرد برخلاف گزارش های رسانه های غربی، بزرگترین مقصران اعمال خشونت آمیز در خاورمیانه مبارزان اسلام گرا و ملی گرا نیستند، بلکه دولت های مستبد و تمامیت خواهی هستند که به طور بالقوه از ویژگی سرکوب توده های مردم برخوردارند. از جمله می شود گفت که گاه بازداشت های خود سرانه، شکنجه ها، تبعیدها و اعدام ها بخشی از اعمال روزانه این حکومت ها بوده که گویا شکلی از جنگ اعلام نشده بر ضد بخش های معینی از مردم رخ می نماید. نمونه برجسته آن در عراق زمان حکومت صدام حسین به چشم می خورد که اوج این گونه اقدامات، در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بوده است. در این زمان ها بود که کشتارها با حملات شیمیایی و تهاجمات با گازهای سمی، عملیات شکنجه آمیز و تبعیدها بر ضد کردها و شیعیان به وقوع پیوست. تقریباً همه شواهد حاکی از آنند که منشأ اغلب کشتارها و منازعات سیاسی که در منطقه رخ نموده، عوامل دینی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی کمتر دخیل بوده، این حوادث عمدتاً به سبب فقدان ساختار حکومت دموکراتیک و مردمی رخ می داده است. زمانی که قدرت نخبگان سیاسی یک کشور نامحدود و غیر قابل کنترل باشد آنان به سمت استفاده از خشونت بیشتری روند و همه مشکلات را می خواهند با ابزارهای خشونت آمیز حل نمایند (Kai, pp.72-73). همچنین فضای بسته سیاسی، تبعیض قومی یا دینی می تواند بستر مناسبی برای رشد خشونت و نیز عضوگیری گروه های تروریستی فراهم آورد.

### تروریسم در صدر گزارش و اخبار

گرچه تعریف اصطلاح تروریسم به علت گستردگی و پیچیدگی آن دشوار می نماید و شاید به همین دلیل باشد که هنوز سازمان ملل متحد نیز تعریف رسمی از آن ارائه نکرده است. همین عدم تعریف تروریسم سبب شده تا طیف وسیعی از پدیده های بین المللی در چارچوب تروریسم تعریف شوند، ضمن آن که مشکل تفکیک و تمایز میان حرکت های آزادیبخش و تروریسم همچنان باقی می ماند و دست دولت ها را در بکارگیری مکانیسم های سرکوب گرانه در برابر اقدامات و اعتراضات داخلی بازمی گذارد. تروریسم به شکل و مفهوم جدید خود تا پیش از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ شناخته نشده و تجسم نیافته بود (تروریسم و حقوق بین الملل، ص ۴۱). البته این به معنای نفی اعمال تروریستی پراکنده نیست که

جامعه بشری روزگاری طولانی پیش از انقلاب مزبور با آن رو به رو بوده است. اما واژه لاتینی ترور (terror) به معنای عمل خشونت آمیزی است که دارای قابلیت ایجاد ترس و وحشت باشد، آن هم صرف نظر از این که ایجاد وحشت توسط مرتکب شونده آن قصد شده باشد یا خیر. از طرف دیگر واژه تروریسم اشاره به استراتژی هایی دارد که در آن ها ترور برای دنبال کردن اهداف خاصی به طور آگاهانه به کار گرفته می شود. از جمله از این طریق عمدتاً قصد آن است که حکومت ها، گروه ها و افراد را به تغییر رفتارها و سیاست هایشان وادار کنند. در اقدام تروریستی هدف غایی تأثیرگذاری بر دیگران و افکار عمومی است. قربانی یا قربانیان اغلب از این که به عنوان بخشی از درگیری لحاظ شده اند بی خبرند و حمله مهاجم برای قربانی غیرمنتظره بوده، و این دلیل اصلی ایجاد رعب و وحشت در میان دیگران است. گرچه ارتباط مستقیمی بین مرتکب شونده و قربانی ترور وجود دارد، اما اهمیت این ارتباط از تأثیری که عمل ترور بر افراد دیگر دارد کمتر است (عبدالله خانی، ص ۴۰-۴۱). تأثیر بر سایر افراد هنگامی افزون می گردد که چنین شکل هایی از خشونت به وسیله رسانه ها گزارش می شود.

هنگامی که حملات هراس انگیز توسط افراد غیردولتی انجام می شود، ترس های پنهان مردم آشکار می گردند. این گونه اقدامات توانایی این افراد را ثابت می کند که قادرند نظم ماشین دولت قدرتمند را نیز بهم بزنند. اینان با از بین بردن آسایش شهروندان به نوعی به آنان اعلام خطر می کنند که مواظب بی دفاع بودن خویش باشند. بنابراین خشونت غیردولتی گرچه قربانیان کمتری به وجود می آورد، ولی از ماندن دولتی آن در میان عموم مردم هراس شدیدتری پدید می آورد، به ویژه آن گاه که توسط رسانه های گروهی نیز برجسته تر گزارش داده شود، این هراس بسیار تشدید می گردد (Kai, p.77).

رسانه های غربی هنگامی که از تروریسم سخن می گویند عمدتاً بر مسأله گفتمان تفاوت و اختلاف بین شرق غرب تأکید می کنند و کمتر از گفتمان همسانی که بر استمرار رابطه بین فرهنگ های مختلف اشاره دارد، سخن به میان می آورند. برای مثال در این رسانه ها به ندرت مطرح می شود که فرهنگ اسلامی بخشی از پیچیدگی فرهنگی وسیعی است که یهودیت و مسیحیت هم بخش های دیگر آن را تشکیل می دهند. این در حالی است که اسلام بر همزیستی مثبت تمدن ها، ادیان و مردم تأکید کرده و رقابت در امور خیر بین آن ها را شرط اصلی برای ایجاد جامعه ای عادلانه دانسته؛ افزون بر این، ارتباط بین جوامع و تمدن ها سبب غنای تجارب انسانی می شود، ولی حاکمیت یک تمدن و تسلط آن بر جهان باعث به خطر افتادن صلح، آرامش و امنیت در جهان می گردد (زقزوق، ص ۷۶). تاریخ نیز نشان می دهد که اسلام پیوسته بیشتر توانش را برای برقراری صلح به کار برده، به عنوان مثال مسلمانان در اوج قدرت



در اسپانیای سده های میانه، الگویی از همزیستی مسالمت آمیز بین تمدن ها ادیان اسلام، مسیحیت و یهودیت را ارائه دادند. حال آن که در دوره معاصر غرب قدرتمند عکس آن عمل می کند و به اقدامات تفرقه انگیز و خشونت زا در جهان اسلام دست می زند، به خصوص آن که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بیش از پیش رسانه های غربی از اسلام عمدتاً تصویری ترسناک و هراس انگیز به دست می دهند (همو، ص ۸۵). به عنوان مثال در رسانه های ایتالیا پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر اسلام به مثابه چیزی بیگانه با سنت های فرهنگی و دینی این کشور معرفی می شد، اما پس از آن در این رسانه ها عمدتاً اسلام مترادف با خشونت و تروریسم مطرح می گردید. یا در فرانسه پس از واقعه مزبور عدم تساهل علیه مسلمانان افزایش یافت، چون که در بحث های عمومی به نوعی اسلام همراه با افراطی گری و تروریسم مطرح می شد. در پی حادثه مذکور در اغلب رسانه های انگلیس نیز این گونه گمانه زنی می شد که مسلمانان با تروریسم مرتبطند و علیه آنان حملات متنوعی اعم از لفظی، نوشتاری و حتی فیزیکی تدارک دیده می شد (تبعیض و ناسنجیایی علیه مسلمانان در اتحادیه اروپا بعد از ۱۱ سپتامبر، ص ۱۱۲ و ۱۷۳ و ۲۳۷). چنین نگرشی به رسانه های عمومی محدود نمی گردد و در محافل علمی نیز مشاهده می شود. از جمله برنارد لويس، خاورشناس انگلیسی تبار مقیم آمریکا، در مقاله ای با عنوان "ریشه های خشم مسلمانان" به تفاوت ها و مناسبات خصومت آمیز شرق و غرب پرداخته و تأکید کرده که مسلمانان نسبت به تجدد و تمدن جدید غرب خشمگینند (Lewis, pp.3-9). همچنین ساموئل هانتینگتون در مقاله ای با عنوان "برخورد تمدن ها" که در تابستان ۱۹۹۳ منتشر شد، به بیان دیدگاه خود درباره تعارضات پس از جنگ سرد پرداخته، وی که بخشی از این نوشته را از مقاله مذکور لويس برگرفته خاطر نشان کرده ستیزها در مورد امور جهانی در دوره جنگ سرد و قبل از آن عمدتاً درگیری های داخلی غرب بوده، چون که در درون تمدن غربی روی می داده اند؛ ولی از این پس منازعات اصلی سیاست جهانی در بین تمدن های متفاوت رخ خواهد داد و تأکید کرده که در این میان اسلام برای غرب از سایر تمدن ها خطرناکتر است (هانتینگتون، ۱/۳۳۸ - ۳۳۴; Lockman, pp.233-234). این ادعای هانتینگتون مبنی بر رویارویی تمدن اسلام با غرب، علی رغم آن که مستند به هیچ پشتوانه علمی و واقعی نیست، ولی ترویج آن در سطح گسترده ای از سوی رسانه های غربی سبب شد تا به مسئله ای تبدیل گردد که به ایجاد فضای ترس و وحشت نسبت به اسلام کمک کند. با توجه به انتشار گسترده این گونه نگرش ها در مورد اسلام بوده که قدرت های غربی به رهبری آمریکا مداخله در امور کشورهای اسلامی را مجاز دانسته، چنانکه پس از جنگ سرد در مجموع آمریکا به هفده عملیات نظامی بر ضد جهان عرب و منطقه خاور میانه مبادرت کرده که اوج آن جنگ خلیج فارس بوده است (Sinclair, p.335).

باید توجه داشت گرچه هر تمدنی شاخصه‌هایی دارد که سبب تفاوت آن از تمدن‌های دیگری شود، ولی ویژگی‌های خاص یک تمدن هیچگاه عامل برخورد بین تمدن‌های گوناگون نبوده و مانعی نیز بر سر راه همکاری و همبستگی بین آن‌ها به شمار نمی‌رود. از این رو، در طول تاریخ هیچ تمدنی یافت نمی‌شود که بی‌نیاز از دیگر تمدن‌ها رشد کرده و گسترش یافته باشد. نمونه بارز تمدن اسلامی است که در تبادل با دیگر تمدن‌ها از پویایی برخوردار شد و توسعه یافت. برخلاف افراد معاصر که مثلاً هانتینگتون که از تقابل و برخورد تمدن‌ها سخن به میان می‌آورند، ابن رشد، فیلسوف مسلمان سده‌های میانه، بر اهمیت تعامل و ارتباط بین تمدن‌ها تأکید کرده و می‌گوید: این ارتباط واجب شرعی به حساب می‌آید و می‌افزاید هر آنچه را که موافق با حق و حقیقت بود از تمدن‌های دیگر گرفتیم و از آن‌ها تشکر کردیم، و آنچه را مخالف حق بود از آن دوری جستیم و عذرخواهی کردیم (ابن رشد، ص ۲۸).

با این که تروریسم پدیده جدیدی نیست و تاریخ مشحون از اقدامات تروریستی است که حیات بی‌گناهان بی‌شماری را تهدید یا سلب کرده است. با این حال، رسانه‌های گروهی جهان غرب گرایش به آن دارند که بر روی نوع خاصی از خشونت در شرق اسلامی تمرکز نمایند و بیشتر سعی دارند که اصطلاح تروریسم را در مورد آن به کار ببرند. به عنوان مثال از این اصطلاح برای اشاره به حمله کماندوهای فلسطینی در پنجم سپتامبر ۱۹۷۲ به ورزشکاران اسرائیلی در هنگام بازی‌های المپیک در شهر مونیخ آلمان، استفاده کردند. شایسته ذکر است که در این حمله یازده ورزشکار و مربی هیأت ورزشی اسرائیل گروگان گرفته شد، اما کمینی که پلیس آلمان برای آنان تدارک دیده بود منجر به مرگ همه ورزشکاران و پنج تن از چریک‌های فلسطینی و یکی از افراد پلیس آلمان گردید. (نورانی، ص ۹۵).

گرچه مسلمانان به اسرائیلی‌ها حمله می‌کنند و به منافع غرب نیز صدمه می‌زنند، ولی آنچه در این رسانه‌ها می‌آید بیشتر حاوی این نکته است که این حملات منحصراً ناشی از اسلام است و تأکید می‌شود چون که ویژگی اسلام تهاجم آمیز است. به عبارت دیگر شرایط عینی و عملی این حملات در نظر گرفته نمی‌شود. آنچه که با خشونت‌های غرب پیوند دارد مبهم نشان داده می‌شود، اما آنچه مسلمانان از این گونه اعمال انجام می‌دهند به عنوان عیوب ذاتی آن‌ها مطرح می‌گردد (سعید، ص ۲۱). همچنین در تصورات اغلب غربی‌ها میان تروریسم و حق مردم مظلوم در دفاع از حقوق مشروعشان خلط آشکاری وجود دارد، بر اساس این آمیزه عجیب آنان به قربانیان (فلسطینی‌ها) به چشم تروریست می‌نگرند و تروریسم حکومتی اسرائیل را نوعی دفاع از نفس می‌نامند. علاوه بر این، تروریسم و بسیج بر ضد آن مورد سوء استفاده قرار گرفته و پوششی برای ترساندن مردم جهان از خطر آن به کار می‌رود

تا در سایه وحشت از تروریسم زندگی کنند و قدرت های غربی بتوانند از این موضوع به منظور ادامه سیطره مداوم خویش بر جهان اسلام بهره برداری نمایند، و نیز از آن برای توجیه دست یابی به منابع ثروت مسلمانان استفاده کنند.

گاه در رسانه های غربی مطرح می شود که اسلام معادل با جهاد است و جهاد نیز مساوی با تروریسم نشان داده می شود، چیزی که سبب می گردد تا ترس و نفرت فرهنگی نسبت به مسلمانان در مخاطب تقویت شود (Said, p.67). یا در اغلب این رسانه ها به طور عمد بین تروریسم، اسلام و بنیادگرایی ربط داده می شود، به ویژه بر پیوند میان بنیادگرایی و اسلام بیشتر تأکید می گردد به طوری که برای مخاطبین شکی باقی نمی ماند که این دویکی هستند. مثلاً به دنبال حمله افراد حزب الله لبنان به سفارت امریکا و مرکز فرماندهی این کشور در بیروت به سال ۱۹۸۳، که آغاز جنگ طولانی حزب الله علیه حضور سیاسی، نظامی و فرهنگی غرب در لبنان بود، این رسانه ها از پیوندهای مزبور بیشتر سخن به میان آوردند (Lockman, p.228). در واقع این ها دین اسلام را به تعدادی اصطلاح تقلیل می دهند؛ آن گاه هر واقعیت منفی مثل خشونت گرایی، ابتدایی بودن، تبارگرایی، و غیره را به اسلام نسبت داده و این ها را مواردی ثابت و از ویژگی های بنیادگرایی و انمود می کنند. این در حالی است که تعریف دقیقی از این ها به دست نمی دهند یا حداقل گفته نمی شود که چند درصد مسلمانان بنیادگر ایند (سعید، ص ۱۶).

اصولاً تروریسم توسط افراد و هم دولت ها به کار گرفته می شود. در فرهنگ سیاسی مدرن مفهوم این واژه به گونه ای با تروریسم پیوند خورده است؛ به ویژه با حکومت انقلابی ژاکوبین هادر فرانسه (۱۷۹۲-۱۷۹۴) مرتبط است، کسانی که از آن برای ترساندن و مرعوب ساختن طرفداران رژیم سلطنتی استفاده می کردند. بعدها تروریسم در مورد برخی از اقدامات حکومت بلشویک ها در روسیه نیز به کار برده شد. اصطلاح تروریسم توسط خود مرتکب شوندهگان آن نیز به کار می رفته، اینان به منظور استفاده بی باکانه از زور برای اهداف به زعم خود مشروع این واژه را به کار می بردند (Sinclair, pp.76, 192-193). از دهه ۱۹۲۰ تروریسم به صورت سیستماتیک درآمد که آن را می شود عمدتاً در حاشیه جنبش های نوپای فاشیستی یا در میان پیشقراولان آن ها مانند ارتش آزاد در آلمان جستجو کرد، جایی که هیتلر به اهمیت استفاده از تروریسم برای رسیدن به قدرت پی برده بود (Ibid, p.208).

در چند دهه اخیر که دامنه نفوذ رسانه‌ها بسیار افزایش یافته و دارای تنوع زیادی نیز شده‌اند، حکومت‌ها سعی می‌کنند در سطح جوامع گوناگون از طریق آن‌ها اعمال قدرت نمایند. به عبارت دیگر، دولت‌ها با دست زدن به تبلیغات گسترده به واسطه رسانه‌ها در صدد آنند مردم را متقاعد سازند که این نوعی اعمال قدرت کردن بر آنان است. همچنین مفهوم جدیدی از ترور مطرح شده که با کاربرد قدیمی تر این اصطلاح (یعنی نوع ژاکوبینی و بلشویکی آن) تفاوت دارد. این مفهوم که توسط رسانه‌های غربی القاء می‌گردد، از سویی تمایل به آن دارند تا عنوان تروریسم را برای اعمال خشونت آمیزی به کار ببرند که مرتکب شوندگان آن‌ها افراد غیردولتی باشند به ویژه آن‌که، این گونه اقدامات غیرنظامیان را هدف قرار دهد. از طرف دیگر، ارتکاب چنین اعمالی را به عدم توسعه سیاسی و مدنی جوامع و به خصوص به جوامع اسلامی نسبت می‌دهند. چنین رویکردی برخی ضرورت‌ها را در برخورد با کشورهای اسلامی تعریف می‌کنند و مداخله در آن‌ها را با مضامین جهان شمول و مردم پسند همچون دموکراسی، آزادی و امثال این‌ها توجیه می‌نمایند (عبدالله‌خانی، ص ۱۵۵).

در رسانه‌های غربی این قضیه که تروریسم پدیده‌ای بین‌المللی است و ارتباطی به فرهنگ یا دین خاصی ندارد نیز نادیده گرفته می‌شود. همچنین نسبت به این حقیقت که خود مسلمانان نیز قربانیان عمده خشونت تروریست‌ها هستند بی‌توجهی می‌شود. و سرانجام، غرب با قدرت ناشی از دسترسی به رسانه به مثابه یک سامانه و نیز قدرت ناشی از دسترسی به منابع و امکانات رسانه‌ای بر تروریسم در جهان اسلام متمرکز می‌شود. علی‌رغم آن‌که برخی گروه‌های تروریستی وابستگی خویش را به آیین‌شان اعلام می‌کنند، اما تاکنون کمتر شنیده شده که میان تروریسم و ادیان و آیین‌های دیگر مثل مسیحیت، یهودیت، بودائی، هندوئیسم و... ربط داده شود. با این حال، در زمان‌های اخیر به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در رسانه‌های غربی عمدتاً سعی می‌گردد که از میان همه ادیان فقط در صدد برقراری نوعی ارتباط بین اسلام و تروریسم باشند. واقعیت آن است که در برابر هژمونی غرب، در بخش‌هایی از جهان اسلام مقاومت‌گرایی اسلامی شکل گرفته و این جریان چون خوشایند غرب نیست، اهتمام می‌ورزد که آن‌را خطرناک نشان دهد. بدین سان گاه وانمود می‌شود که اسلام اساساً با غرب مخالف است، مخالفتی که ریشه در تعارض طولانی اسلام و مسیحیت دارد و اکنون نیز اسلام به عنوان دشمن تلقی می‌گردد و همانند کمونیسم در دوره جنگ سرد، آن تهدیدی علیه غرب پنداشته می‌شود (متقی، ص ۱۹۶). گاهی نیز از این‌هم فراتر رفته و بدون ارائه نمونه‌ای ادعا می‌کنند که خشونت در ذات آموزه‌های اصیل اسلامی وجود دارد که همین باعث انعطاف ناپذیری اسلام‌گرایان

می‌گردد. از این رو، مبارزه جویی بنیاد گرایان اسلامی نسبت به غرب جدی تر و عمیق تر از مبارزه طلبی کمونیست‌ها دانسته می‌شود (نبوی، ص ۲۱). در این میان مسأله مهمتری، که آن توجه به اسباب واقعی خشونت‌های سیاسی در جهان عرب و خاورمیانه است، مورد غفلت قرار می‌گیرد. این رسانه‌ها عمدتاً بر چند عامل خاص که سبب بروز خشونت می‌شوند، تأکید می‌کنند. مثلاً گزارش می‌دهند چون دولت در جوامع خاورمیانه غالباً از قدرت متمرکزی برخوردار است، این جوامع برای پرورش خشونت مساعد ترند؛ یا گفته می‌شود از آنجا که بسیاری از مسلمانان منطقه در صددند تا حکومت‌های خویش را تابع قوانین الهی نمایند، کاری که غالباً با انتقاد کردن از دولت و حمله به آن انجام می‌شود و بدین وسیله شکاف بین مردم و دولت بیشتر می‌گردد، و در نتیجه رفتار خشونت‌آمیز نیز افزایش می‌یابد. واقعیت این است که این‌ها راجع به چیزهایی که به طور مؤثرتری فاصله بین مردم و دولت را تشدید می‌کنند و زمینه را برای رواج فساد، ظلم و بروز خشونت فراهم می‌نمایند سخنی به میان نمی‌آورند، از جمله به رفت و آمدهای قدرت‌های غربی به منطقه چندان اشاره ای نمی‌کنند، و نیز از کمک‌های مالی، نظامی و سیاسی همین قدرت‌ها به حکومت‌های استبدادی منطقه، که بدین وسیله سهم عمده ای در تقویت و ادامه حیات این رژیم‌ها دارند، کمتر سخن به میان می‌آورند. همچنین در مورد این که اغلب دولت‌های خاورمیانه عملاً به صورت ابزاری در دست این قدرت‌ها هستند به ندرت می‌پردازند (Kia, pp.80-82).

پیدایش حکومت‌های مقتدر مدرن در غرب و گسترش خشونت در جامعه جهانی

در تاریخ انواع مختلف دولت بر اساس یک الگوی تکاملی در پی یکدیگر آمده‌اند و از ابتدایی به متمدن و از ساده به پیچیده گذر کرده‌اند. در مسیر این روند سرانجام در اروپای قرون وسطی نظام‌های سیاسی دارای اقتدار منقسم پدید آمدند. مشخصه غالب این گونه نظام‌ها مناسبات فئودالی، دولت‌شهرها و ائتلاف‌های شهری بود که در آن‌ها کلیسای کاتولیک نقش برجسته ای داشت و همواره در پی نشان دادن اقتدار معنوی در سطحی بالاتر از اقتدار دنیوی بود. این دوره چندگانگی قدرت تحت تأثیر عوامل گوناگون به ویژه بر اثر تعارضات ناشی از شکل‌گیری دولت‌های ملی و جنبش دین‌پیرایی روبه افول نهاد و قدرت در دست یک نهاد که به دولت مدرن موسوم شد، متمرکز یافت. از این پس دولت‌های اروپایی این توانایی را به دست آوردند که بتوانند در قلمروی معینی به طور انحصاری به استفاده مشروع از قوه قهریه اقدام کنند. با این حال، تأکید بر آن بود که رفتار خشونت‌آمیز و خصمانه بیشتر به سمت دولت-ملت

های دیگر سوق داده شود نه به سوی گروه هایی از جمعیت خودی. بدین سان خشونت در جامعه جهانی کم کم روبه فزونی نهاد(هلد، ص ۴۱ و ۴۷-۴۸ و ۱۰۵).

بدنیست یادآوری شود که هر نظام سیاسی جدیدی بر اساس از بین بردن سیستم سیاسی موجود شکل می گیرد، در این میان بقایای نظام قبلی به طور بالقوه سبب بی نظمی، خشونت و ترس می شوند. بنابراین می شود گفت که فرهنگ های سیاسی همواره ترس را به همراه خود دارند، به عبارت دیگر آن ها پیوسته فرهنگ های ترس هستند. از سده ۱۶ میلادی در اروپای غربی به تدریج دولت مدرن با امتیاز انحصاری، که همان برخوردار از زور مشروع بوده، توسعه یافت. این جریان به لحاظ تاریخی از خلع پد بی سابقه ای ناشی می شد که در آن همه ابزارهای قدرت و زور از افراد، گروه ها و انجمن های خصوصی گرفته شد و در انحصار دولت قرار گرفت که قدرت مشروع را از آن خود می دانست، این به معنای آن بود که حدود مرز روشنی بین دولت و جامعه رسم شده است. توماس هابز، فیلسوف سیاسی انگلیسی (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، خاطر نشان کرده مردم به خاطر ترس از ناامنی و خشونت همه ابزار قدرت را به دولت مطلق واگذار کردند. بدین ترتیب، آنان در ازای این که امنیتشان تضمین گردد داخل موقعیتی از بی قدرتی شدند. بر سر راه چنین دولتی نیز موانعی به وجود آمد که از جمله سه نوع ترس جدید ظاهر شد: این که دولت مطلق و مقتدر نتوانست به وعده اش برای حمایت از امنیت مردم عمل کند، دیگر این که برخی افراد نیز به قولشان وفادار نماندند که بی قدرت باقی بمانند، در این میان آن شهروندانی که به قراردادشان با دولت وفاداری نشان دادند و همه ابزارهای دفاعی خود را به دولت سپردند، خودشان قربانیان خشونت شدند(هابز، ص ۱۹۲-۱۹۵). با این حال، سعی می شد در درون جامعه فضایی به وجود آید که برای صلح سازگارتر باشد تا در آن اشکالی از کشمکش که از خشونت کمتری برخوردارند جای گزین درگیری ها، رقابت های خونین و سایر خشونت های شدید شوند. بدین ترتیب با پیدایش دولت های مقتدر در غرب هر چند در داخل این کشورها رفتارهای خشونت آمیز کنترل شدند، ولی این گونه رفتارها در خارج از قلمرو آن ها افزایش یافتند(Kai, p.76).

از زمانی که سیستم دولتی از نوع اروپایی اش در عرصه جهانی گسترش یافت، به عبارت دیگر از سده ۱۹ که غربی ها به فتح جهان پرداختند؛ مفهوم خاص اروپایی از خشونت را نیز به صورت عام مطرح ساختند. در این مفهوم هر نوع خشونت غیردولتی محکوم می شد، ولی با تصویب مقرراتی به دولت ها این امتیاز انحصاری داده می شد که از زور و خشونت استفاده کنند. در این دوره در خاورمیانه خشونت

دولتی ابتدا به شکل استعمار اروپایی ظاهر شد. آن گاه بر اثر حمایت های سیاسی و نظامی غرب از رژیم های استبدادی منطقه، این رژیم ها با ابزارهای خشونت آمیز به تقویت حکومت خویش پرداختند. سرانجام آن ها از طریق استخراج و فروش نفت به درآمدهای قابل توجهی دست یافتند و برای استفاده از خشونت توانمند تر شدند (Ibid). با این حال، برخی در غرب تحت تأثیر نظریه تطورگرایی این سده مبنی بر این که جامعه انسانی بر اساس مراحل تطور از توحش آغاز و به تمدن ختم گردد، بر آن شدند که نشان دهند چون شیوه های زندگی مسلمانان هنوز با ویژگی های جامعه مدنی فاصله دارد، بنابراین گرایش به رفتارهای خشونت آمیز در میان آن ها قویتر است.

گفتنی است که جهان غرب از حدود نیمه سده بیستم بین دو مسلک لیبرالیسم و سوسیالیسم تقسیم شد: از طرفی آمریکای شمالی و اروپای غربی عمدتاً تحت نظام های لیبرالیستی قرار داشتند، از سوی دیگر در شوروی سابق، اروپای مرکزی و شرقی غالباً رژیم های سوسیالیستی حاکم بودند؛ بدین ترتیب دنیای غرب به درگیری های ایدئولوژیکی خود مشغول شد. در این میان برای شرق اسلامی فرصتی پدید آمد تا به تدریج از بند استعمار مستقیم رهایی یابد. با این حال، بین جذابیت های سوسیالیسم و واقعیت های لیبرالیسم هنوز تا حدودی مردد و سرگردان بود. می توان گفت در این ایام بروز اغلب رفتارهای سیاسی خشونت آمیز در منطقه، ناشی از رقابت های دو بلوک بوده است. در دهه پایانی سده مذکور و پس از خاتمه دوران پرده آهنین و فروپاشی بلوک کمونیست، جهان وارد دوره پرتلاطمی شد که در آن لیبرالیسم اقتصادی (کاپیتالیسم)، لیبرالیسم سیاسی (دموکراسی، کثرت گرایی و غیره) و لیبرالیسم فرهنگی (آزادی بیان، حقوق بشر و...) از برتری و سلطه بدون رقیبی برخوردار شد. از آنجاکه غرب در عمل رویکردی برخلاف شعارهای بشردوستانه خویش داشت، در خاورمیانه با اعتراضات و طرد غالباً خشونت آمیز مواجه شد. بدین سان بیشتر خشونت های سیاسی منطقه با سیاست های قدرت های غربی مرتبطند.

شایسته یادآوری است که با پایان یافتن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، کوشش هایی انجام شد تا استفاده از خشونت و جنگ به عنوان ابزار سیاست بین المللی جلوگیری شود. اما در مورد خشونت های غیردولتی، از این زمان به بعد رشد بی سابقه ای به چشم می خورد. به نظرمی رسد این رشد ناشی از تغییرات وسیعی بود که در نظام بین المللی پدید آمده بود. علاوه بر این، بلوک بندی های نیرومند شرق و غرب و دست یابی قدرت های بزرگ به سلاح های پیشرفته کشتار جمعی، همه این پیام را می رساندند

که اکنون استفاده آشکار از جنگ به مثابه ابزار سیاسی کاملاً نامناسب است. بنابراین، بسیاری از دولت‌ها که خود را در رویارویی‌های هسته‌ای ناتوان می‌دیدند، سیاست‌های خشونت‌آمیز را تغییر دادند. به عنوان مثال آمریکا پس از سرنگونی دولت مردمی محمد مصدق در سال ۱۹۵۳، از طریق سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) به تشکیل، آموزش افراد و تأمین مالی ساواک ایران کمک مؤثری کرد و به دستگیری بسیاری از مخالفان پرداخت، و خیلی از شهروندان را در زندان به قتل رساند (طیب، ص ۲۱۸-۲۱۹). این مورد نمونه بارزی از خشونت دولتی تغییر شکل یافته است.

قابل توجه آن که در غرب بدون اشاره به این موارد، تقریباً از اواخر سده بیستم با به تصویر کشیدن برخی وقایع خاص بر روی آن‌ها تأکید ویژه‌ای می‌شده تا بار دیگر بینش غربی در مورد خشونت شرقی شکل گیرد. از جمله این وقایع، موردی از سده نوزدهم است که به امپراتوری عثمانی مربوط می‌شود. یکی از تاکتیک‌هایی که توسط ناسیونالیست‌های مسیحی این امپراتوری به کار گرفته می‌شد این بود که به اقدامات نظامی خطرناک دست می‌زدند تا ترکان عثمانی را تحریک کنند که شهروندان مسیحی را قتل عام نمایند و از این طریق بتوانند قدرت‌های اروپایی و ادراکنند که به مداخله در امور امپراتوری عثمانی بپردازند، یا حملات پارتیزانی فلسطینی‌ها به اسرائیل و امثال این‌ها بارها به تصویر کشیده می‌شد تا به مخاطبان غربی نشان داده شود که جهان عرب و شرق اسلامی مروج رفتار خشونت‌آمیز است (Kai, p.79).

#### نتیجه

آنچه از این بررسی حاصل می‌شود این است که گرچه بین حکومت‌های استبدادی و خشونت در خاورمیانه رابطه نزدیکی وجود دارد ولی این رابطه تنها به واسطه حمایت‌ها و کمک‌های مالی، سیاسی و نظامی قدرت‌های غربی از این حکومت‌ها بوده که استوار و مستحکم شده است. افزون بر این، ویژگی برتری طلبی و هژمونیک‌گرایی غرب زمینه‌ساز را برای مقاومت‌گرایی و واکنش جهان اسلام نسبت به نشانه‌های تحقیرآمیزی که غرب القاء می‌کند فراهم آورده است. غرب بدون آن که در جهت کاستن از نگرش برتری‌جویانه خویش اقدامی انجام دهد، سعی می‌کند رفتارهای خشونت‌آمیز در جهان را به نوعی به اسلام پیوند زند و در شرایطی که قالب‌های گفت‌وگویی، کارویژه خود را از دست داده شکل جدیدی از تهدید سازی را مطرح نماید تا نیروهای اسلام‌گرا را تحت کنترل درآورد. آنچه مسلم است این که مهترین راه و مؤثرترین ابزار برای کاهش تهدید و خطر بالقوه آن نیست



که به طور انحصاری بر مسأله تروریسم تمرکز گردد و توسط غرب به گونه ای بین آن و اسلام پیوند زده شود، بلکه باید در جهان عرب و شرق اسلامی از نقش مردم در تعیین سرنوشت خویش حمایت جدی و واقعی شود، آزادی عقیده با ابزارهای مناسب مورد تشویق قرار گیرد، تفکیک قوا صورت پذیرد، رقابت سیاسی مورد توجه خاصی قرار گیرد تا تقویت شود، با تأکید بر انتخابات آزاد، برای تحقق آن و نهادینه شدنش مساعدت همه جانبه گردد و اهتمام ویژه ای شود تا یک فرهنگ سیاسی گفتگو و سازش در منطقه حاکم گردد. غرب نیز در رفتارهای خودخواهانه اش تجدید نظر کند، در این صورت است که می توان به جرأت گفت می شود به مطمئن ترین ابزار برای مبارزه کردن با خشونت های غیرقابل کنترل دست یافت.

به نظر می رسد غرب پس از کنار زدن کمونیسم برایش مشکل است که بخواهد بدیل های دیگری مانند نظام اسلامی را در جهان بپذیرد. چون عمدتاً بر این موضوع اصرار دارد که تنها تجدد و لیبرال دموکراسی است که می تواند در سطح گسترده ای علم تولید کند، ثروت بیافریند، فقر و مشکلات مردم را کاهش دهد و در نهایت رفاه را برای همه به ارمغان بیاورد. از این رو است که سعی می کند اسلام را با خشونت و تروریسم مرتبط سازد تا نشان دهد که به جز نظام لیبرال دموکراسی، بقیه نظام ها نمی توانند جاذبه جهانی داشته باشند.

#### منابع

-آشتی، نصرت الله، ساختار حکومت عربستان سعودی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۶۶.

-آنتونووا و دیگران، تاریخ نوین هند، ترجمه پرویز علوی، نشر بین الملل، تهران، ۱۳۶۱.

-ابن رشد، ابوالولید، فصل المقال فیما بین الحکمة و الشریعه من الاتصال، تحقیق محمد عماره، دارالمعارف بمصر، قاهره، بی تا.

-احمدی، حمید، ریشه های بحران در خاورمیانه، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۶۹.

-اسعدی، بیت المقدس، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

-السون، رابرت، مسئله کرد و روابط ایران و ترکیه، ترجمه ابراهیم یونسی، نشر پانیز، تهران، ۱۳۸۰.

-اوجالان، عبدالله، مسئله کرد در خاورمیانه، ترجمه عبدالله ابریشمی، انتشارات توکلی، بی جا، ۱۳۷۸.

-برزین، سعید، تحول سیاسی در سوریه، بی نا، تهران، ۱۳۶۵.

-بریگو، آندره و ر. آ. اولیویه، جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت)، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.

-تبعیض و ناشکیبایی علیه مسلمانان در اتحادیه اروپا بعد از ۱۱ سپتامبر، گزارش فدراسیون بین المللی حقوق بشر هلسنکی، ترجمه علی مرشدی زاد، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران، ۱۳۸۸.

-تروریسم و حقوق بین الملل، گروه تحقیق مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ترجمه ابوالفضل تقی پور و دیگران، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان، تهران، ۱۳۸۶.

-تکیه ای، سیدمهدی، مصر، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵.

-خالوزاده، سعید، مواضع شورای امنیت در قبال جنگ عراق و کویت، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵.

-زقزوق، محمود حمدی، اسلام و غرب، ترجمه حجت الله جودکی، اسلام و غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.

- درینیک، ژان پیر، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، نشر جاویدان، تهران، ۱۳۶۸.
- دونمز، نوری، علویان ترکیه، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۹.
- سعید، ادوارد، اسلام رسانه ها، ترجمه اکبر افسری، نشر توس، تهران، ۱۳۷۹.
- سعیدی، ابراهیم، سوریه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴.
- طیب، علیرضا، تروریسم: تاریخ، جامعه شناسی، گفتمان، حقوق، نشرنی، تهران، ۱۳۸۲.
- عبدالله خانی، علی، تروریسم شناسی، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار، تهران، ۱۳۸۶.
- علی آیادی، علیرضا، افغانستان، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۲.
- فاروقی، عمر، نگاهی به تاریخ و فرهنگ کردستان، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۲.
- فرزین نیا، زیبا، پاکستان، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶.
- فوبلیکوف و دیگران، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمه م.ح. شهری، انتشارات آوا، تهران، ۱۳۶۰.
- کریملو، داوود، جمهوری یمن، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴.
- کسمائی، علی اکبر، مقاومت فلسطینی (از آغاز پیدایش صهیونیسم تا امروز)، انتشارات بعثت، تهران، بی تا.
- کندال وانلی، عصمت شریف و نازدار، مصطفی، کردها، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات روزبهان، تهران، ۱۳۷۰.
- کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۰.

-مار، فب، تاریخ نوین عراق، ترجمه محمدعباسپور، بنیاد پژوهش های اسلامی آستانقدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰.

-متقی، ابراهیم، رویارویی غرب معاصریا جهان اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.

-منسفیلد، پیتر، تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸.

-نادری سمیرمی، احمد، لبنان، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶.

-نبوی، سید عبدالامیر، "ظهور و دگرگونی جریان های اسلامگرا"، دوفصلنامه دانش سیاسی، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.

-هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، تهران، ۱۳۸۰.

-هانتینگتون، ساموئل پی.، برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهان، ترجمه محمد علی حمیدرفیعی، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

-هلد، دیوید، شکل گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۶.

-Beck, Brandon H., From the Rising of the Sun: English Images of the Ottoman Empire to 1715, New York, 1987.

-Curtis, Michael, Orientalism and Islam: European thinkers on Oriental Despotism in the Middle east and India, Cambridge University, 2009.

-Kai, Hafez, the Islamic World and the West, Brill, 2000.

-Lockman, Zachary, Contending Visions of the Middle East: the history and politics of orientalism, Cambridge University, 2004.

-McCabe, Ina Baghdiantz, Orientalism in Early Modern France: Eurasian trade, exoticism, and the Ancien Regime, New York, 2008.

-Said, Edward W., Covering Islam, London, 1981.

-Sinclair, Andrew, An Anatomy of Trror, Macmilian, 2003.

-Lewis, Bernard, the Roots of Muslim Rage, the Atlantic, September 1990, in  
[www.theatlantic.com/magazine/archive/1990/09](http://www.theatlantic.com/magazine/archive/1990/09)

